

گستره کاربرد قاعده عسروجرح در نظام حقوقی خانواده^۱

دکتر فائزه عظیم‌زاده اردبیلی^۲

استادیار دانشگاه امام صادق علیه السلام

چکیده

قاعده لاجرچ که مستند فقهی مواد قانونی مرتبط با عسروجرح زوجه در قانون مدنی است، بر اساس آیات و روایات متعددی مشروعیت دارد. آرا فقها در نظام حقوقی خانواده در مواد مختلفی از بحث عسروجرح به ویژه ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی متجلی شده است. آنچه در این مقاله بدان پرداخته می‌شود این است: گستره کاربرد قاعده مذکور در نظام حقوقی خانواده چه مصادیقی دارد و قانونگذار ذیل هر یک از این مصادیق چه تدابیری اندیشیده است؟ زیرا قاعده لاجرچ زوجه گاه از نتیجه عوامل طبیعی است که از نوع عسروجرح حقیقی می‌شود، مانند عقیمی و اعتیاد زوج، و گاه در نتیجه عوامل خارجی است، مانند حبس طولانی مدت زوج، ترک زندگی از جانب زوج که در همه این موارد، قاعده ساری و جاری می‌گردد. همچنین این سؤال در مقاله به عنوان راهکار قانونی مطرح شده که آیا مبنای قانونگذار در اعمال قانون، عسروجرح واقعی زوجه است یا عوامل دیگر دخیل در تصمیمات دادگاه است؟ در قسمت دیگری از مقاله مصادیق مختلف عسروجرح زوجه و مسأله سقط جنین مورد بررسی قرار گرفته است و فقط در صورتی که وجود جنین با سلامت مادر در تعارض باشد، سقط مجاز شمرده شده است.

واژگان کلیدی

عسر، جرح، قاعده لاجرچ، نفقه، سقط جنین، جرح نوعی، جرح شخصی

۱- دریافت مقاله: ۸۷/۹/۱؛ پذیرش: ۸۷/۱۰/۲۰

۲- معاون پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه السلام واحد خاوران

عسرو حرج از واژگانی هستند که در قرآن کریم به آنها اشاره شده است. «عسر» به معنای سختی و دشواری و «حرج» به معنای «ضیق» و «تنگی» و «اثم» به کار رفته است (انشراح، ۵-۶؛ طلاق، ۷؛ حج، ۷۸؛ مائده، ۶؛ نساء، ۶۵؛ انعام، ۱۲۵؛ اعراف، ۶۲؛ نور، ۶۱؛ فتح، ۹۷؛ احزاب، ۳۷-۳۸ و ۵۰).

در فقه امامیه، در تأیید مفاد نفی عسرو حرج به آیات متعددی استناد شده است. از مهم‌ترین آیاتی که در نفی حرج به آن استناد می‌شود، آیه ۷۷ و ۷۸ سوره حج است: «یا ایها الذین آمنوا و ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا.... و ما جعل علیکم فی الدین حرج» پیام آیه در حقیقت این است که اگر مکلف به لحاظ احکام دینی به حرج بیفتد، آن حکم از او برداشته می‌شود (طباطبایی، ۱۳۶۲، ج ۵، ص ۲۳۰؛ مکارم شیرازی، ۱۴۱۶هـ ج ۱، ص ۱۸۲؛ لاهیجی، ۱۳۹۱هـ ج ۳، ص ۲۴۸). از مستندات روایی قاعده عسرو حرج نیز سخن پیامبر (p) در شب معراج است که از خداوند خواست امور موجب مضیقه را که در امت‌های قبل وجود داشته، از مسلمانان بردارد که البته مورد پذیرش نیز قرار گرفت (مکارم شیرازی، ۱۴۱۶هـ ج ۱، ص ۱۶۴؛ الحر العاملی، ۱۴۱۳هـ ج ۱، ص ۱۲۰). در این که آیا مفاد ادله نفی حرج، حقیقت است یا مجاز یا نفی حکم به لسان نفی موضوع، یا این که مراد از آن نهی است، میان فقها و اصولیان اختلاف نظر وجود دارد: گروهی قائل به «نفی حکم» هستند. آنها معتقدند شارع حکمی را که موجب حرج مکلفان باشد، اصولاً تشریح نکرده است. خواه حکم تکلیفی باشد، خواه حکم وضعی (انصاری، ۱۴۱۰هـ ج ۲، ص ۵۲۴).

گروه دوم معتقد به نفی حقیقت هستند و می‌گویند در قاعده لاحرج، نفی حکم به نحو حقیقی است و چون در عالم تکوین حقیقتاً حرج وجود دارد، لذا این نظریه را بدین نحو می‌توان توجیه نمود که مقصود آنها نفی حقیقی حکم در عالم تشریح است که با عبارت «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» سازگارتر است؛ زیرا به مقام تشریح دلالت دارد (خوانساری نجفی، ۱۳۵۷هـ ج ۲، ص ۲۰۱؛ محقق داماد، ۱۳۷۴، ص ۷۴).

گروه سوم، علاوه بر ادعای نفی حقیقی موضوع حرجی، حکم مترتب بر آن را

نیز نفی می‌کنند. لذا از این نظریه به نظریه «نفی حکم به لسان موضوع» هم تعبیر شده است. به موجب این نظریه، روایاتی از قبیل «*لا شک لکثیر الشک*» به جای آن که احکامی را که بر موضوع شک، حمل می‌شوند به صورت مستقیم نفی کنند، موضوع را به طریق ادعایی نفی می‌کنند و نفی حکم را که اثر و نتیجه آن می‌باشد، به طور مستقیم از آن اراده می‌کنند. این گروه در حقیقت به نفی اثر معتقدند (خراسانی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۸۱).

گروه دیگر از فقها معتقدند «حکم قاعده لاجرح» از مقام منصب حکومت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشأت گرفته که به منظور اداره جامعه صادر شده و بنای آن «نهی سلطانی» است نه نهی شرعی (موسوی الخمینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۰). با توجه به آراء فقها پیرامون مفاد قاعده عسروجرح در تبیین قلمرو و گستره قاعده مزبور، این سؤال مطرح می‌شود که آیا منظور از جرح، جرح شخصی است یا جرح نوعی؟ در جرح شخصی، حکم یا عملی برای شخص طاقت‌فرسا می‌شود، اما در جرح نوعی، حکم یا عمل برای نوع مردم طاقت‌فرساست و ممکن است برای بعضی از افراد قابل تحمل نباشد. از مفاد روایات در مورد قاعده جرح در می‌یابیم که منظور از جرح، جرح شخصی است؛ زیرا اساس تشریح قاعده لطف و امتنان به بندگان است. حال اگر حکمی برای فردی موجب جرح شود ولی برای نوع مردم طاقت‌فرسا نباشد و ملاک جرح نوعی باشد، در این صورت قاعده برای تمام مکلفان لطف و امتنان نخواهد بود^۱ (میرمحمدی، ۱۳۶۷، ص ۱۸) و ملاک نوعی بودن جرح نیاز به قرینه دارد که در روایت این قرینه موجود نیست. به عنوان مثال در زمینه طلاق زوجه، قاضی ملاک را جرح زوجه قرار می‌دهد اما برای احراز آن، به داوری عرف رجوع می‌کند. یعنی اگر نوع مردم با داشتن حالات روحی و جسمی دچار جرح بشوند، حکم طلاق وی را صادر می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۴۱۶ هـ ج ۱، ص ۱۹۶-۱۹۷).

۱- قائلان این نظریه شیخ مرتضی انصاری در مکاسب و رسائل، آخوند خراسانی در کفایه الاصول، مرحوم نائینی در منیه الطالب، مرحوم نراقی در عوائد الایام هستند.

دایره شمول قاعده لاجرح

در این که قاعده مورد بحث احکام وجودی را در برمی‌گیرد تردیدی نیست؛ بلکه این سؤال مطرح است که اگر از عدم یک حکم، عسروجرح برای یک شخص ایجاد شود، آیا قاعده می‌تواند این عدم را طرد کند و حکمی را اثبات بنماید؟ در تبیین گستره این قاعده دو دیدگاه مطرح می‌گردد:

الف - قاعده فقط شامل احکام وجودی است نه عدمی؛ زیرا قاعده لاجرح به یک حکم شرعی حکومت می‌کند و عدم حکم، حکم شرعی محسوب نمی‌شود تا بر آن حاکم باشد. به علاوه اگر قاعده احکام مدنی را در برمی‌گیرد، باید فقه جدیدی تأسیس شود که بر اساس آن بسیاری از حلال‌ها، حرام و بسیاری از امور ممنوع جایز شمرده شود (نجفی اصفهانی، ۱۴۰۴ هـ ج ۳۱، ص ۱۲۲؛ خوانساری نجفی، ۱۳۵۷ هـ ج ۲، ص ۲۳۱).

ب - قاعده هم شامل احکام وجودی و هم شامل احکام عدمی می‌شود؛ زیرا خداوند هیچ چیز را بدون حکم نگذاشته است. مطابق این دیدگاه، عدم جعل حکم در موضوعی که قابلیت جعل حکم را دارد، در واقع جعل آن حکم به عدم می‌باشد (خوئی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۵۶۰). برخی از فقها در مواردی به استناد قاعده لاجرح بعضی احکام عدمی را نفی کرده‌اند. به عنوان نمونه مرحوم سید محمد کاظم یزدی در موردی که زوج کمتر از چهار سال مفقود باشد و نفقه زن نیز پرداخت نشود، عدم جواز طلاق از سوی حاکم را موجب ضرر و حرج زوجه دانسته و با استفاده از این قاعده آن ضرر را نفی کرده است (طباطبایی یزدی، ۱۳۴۹ هـ ج ۲، ص ۴۷).

قلمرو قاعده لاجرح در رخصت یا عزیمت

برخی از قونین در قلمرو اختیار انسان قرار دارد و انسان مخیر است که از حقوقی که قوانین برای او ایجاد می‌کند، استفاده نماید یا به اختیار خود منصرف شود. این گونه احکام، «احکام ترفیعی» نام دارند. نوع دیگر قوانینی است که قانونگذار و شارع با توجه به مصالحی همچون نظم عمومی، آن را در هر شرایطی

لازم می‌شمارد که «قوانین امری» نام دارند و در اصطلاح «عزیمت» گفته می‌شود. حال این پرسش به میان می‌آید که قاعده نفی عسرورج از احکام ترفیعی است یا عزیمتی^۱؟ در پاسخ به این سؤال باید بین عبادات و غیرعبادات تفکیک قائل شویم. در غیرعبادات قاعده نفی عسرورج از نوع رخصت است. بنابراین زوجه می‌تواند از حق طلاق خود استفاده نماید یا حرج را تحمل نماید (همدانی، ۱۳۵۳هـ ص ۴۶۳) و در عبادات بین فقها اختلاف آراء وجود دارد.^۲

مصادیق و کاربردهای قاعده عسرورج در نظام حقوقی خانواده

۱- عسرورج زوجه در نتیجه عوامل طبیعی (عسرورج حقیقی)

در این دسته از عسرورج زوجه با مواردی روبرو هستیم که به اعتبار طبیعت وجودی خود از عوامل حقیقی عسرورج زوجه هستند:

الف - عسرورج زوجه در نتیجه اعتیاد مضر غیرقابل تحمل: اعتیاد زوج به مواد مخدر و الکل از جمله مواردی است که با تغییر وضعیت طبیعی و ارگانیک زوج باعث عسرورج زوجه می‌گردد. این عامل از آن رو طبیعی نامیده می‌شود که به علت اعتیاد شوهر به آن، خود به خود جسم و روح فرد مبتلا در معرض تغییر و دگرگونی قرار می‌گیرد و بدین سبب عسرورج حاصل از چنین وضعیتی عسرورج طبیعی و حقیقی است.

در بند ۹ ماده ۸ قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۵۳ آمده بود: «ابتلا به هر گونه اعتیاد مضر که به تشخیص دادگاه به اساس زندگی خانوادگی خلل وارد آورد و ادامه زندگی زناشویی را غیرممکن سازد».

قانون حمایت خانواده اختیار درخواست طلاق به زوجه را به علت اعتیاد مضر که دوام زوجیت را غیرممکن سازد، صادر نموده بود. این بند از ماده ۸

۱- همچنین عرف اختصاص قاعده لاجرج را به احکام وجودی نفی می‌نماید. بنگرید به: مکارم شیرازی، ۱۴۰۶هـ ج ۱، ص ۲۰۱.

۲- جهت مطالعه بیشتر: موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹هـ ج ۱، ص ۲۶۱؛ مکارم شیرازی، ۱۴۱۶هـ ج ۱، ص ۲۵۶؛ خوانساری نجفی، ۱۳۵۷هـ ج ۲، ص ۲۱۶.

قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۵۳ بر عامل اعتیاد به لحاظ مضر بودن آن و همچنین به خاطر لطمه وارد نمودن به اساس زندگی خانوادگی که منجر به نابودی زندگی مشترک می‌گردد، تأکید داشت.

بدین ترتیب منشأ درونی و طبیعی عامل عسرو حرج زوجه، اعتیاد زوج است که به علت تبعات منعی و مضر ارگانیک که بر جسم و روح شوهر وارد می‌سازد، اساس زندگی مشترک را در معرض خطر قرار می‌دهد و باعث انحلال و نابودی کانون خانواده می‌گردد.

پس هر عامل طبیعی دیگر که خصوصیات سه گانه مذکور در بند ۹ ماده ۸ قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۵۳ را دارا باشد، در زمره عوامل عسرو حرج زوجه در نتیجه یک عنصر طبیعی و به اعتباری عسرو حرج حقیقی است. حقیقت عسرو حرج زوجه از آن روست که نفس اعتیاد زوج آثار و عملکرد خاصی دارد که زوج را از آن گریزی نیست. مرد معتاد به مواد مخدر و الکل و اعتیادهای مضر دیگر که در قانون حمایت خانواده همه نوع اعتیاد مضر را در برمی‌گیرد، قادر به رتق و فتق امور زندگی مشترک نیست و نمی‌تواند اساس زندگی خانوادگی را که نیاز به محبت و همکاری مشترک دارد، حفظ کند. عوامل عمده عسرو حرج زوجه در صورت بروز اعتیاد مضر شوهر «خلل به اساس زندگی خانوادگی» و «غیرممکن شدن زندگی زناشویی» است، و جوهر و رکن اصلی عسرو حرج حقیقی نیز بروز چنین آثاری در روابط زوجیت است. یعنی هر گاه زوجه مدعی گردد که «اساس زندگی خانوادگی» مختل شده است و شوهر رابطه اخلاقی و قانونی با وی ندارد و از تفاهم و حسن معاشرت و تلاش در جهت حفظ کانون خانواده خبری نیست و نیز زوجه ادعا نماید که «ادامه زوجیت» غیرممکن است و زندگی با فرد معتاد به معنی نابودی کانون مشترک خانواده خواهد بود، نه تنها زوجه در صورت تحقق چنین آثاری، محق در درخواست خود می‌باشد، بلکه می‌توان از نتایج طبیعی و حقیقی چنین عسرو حرجی در هر مورد دیگر نیز استفاده نمود و زن را از دام چنین منجلابی رهانید.

ب - عقیم بودن زوج و عسروحرج حقیقی زن: عقیم^۱ بودن مرد در نتیجه خصوصیت‌های جسمی وی و ناباروری از ناحیه زوج موجب عسروحرج زوج است که وی را از نعمت مادر شدن محروم می‌کند.

عسروحرج در اینجا یک عسروحرج حقیقی است؛ چرا که زوج به علت عوامل طبیعی خاصی قادر به بارور کردن زوجه و در نتیجه فرزندان شدن وی نمی‌گردد. مشقت ادامه زندگی در چنین شرایطی از جمله عسروحرج حقیقی است که زن بدان دچار شده است. قانونگذار در چنین حالتی بخصوص اگر زوجه از حق فسخ خود در مدت فوریت آن استفاده ننموده باشد، به زن اجازه می‌دهد با تمسک به قاعده عسروحرج و استناد به ماده ۱۱۳۰ ق.م. خود را از کانون بی‌رمق و افسرده مرد نابارور برهاند و مشقت حاصل را به مدد اذن دادگاه به طلاق و جدایی تبدیل کند.

اطلاق ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی خلأ فقدان قوانین خاص در زمینه اختیار زن به موجب ناباروری و عقیمی مرد را مرتفع می‌سازد و با توجه به ادله پزشکی و ضعف قوه جنسی و باروری مرد به زوجه حق می‌دهد که به زندگی پر مشقت خویش پایان دهد و با طلاق و گسیختگی از کانون خانوادگی چنین مردی آرامش مجدد را بازیابد. بنابراین عقیم بودن مرد به هر دلیل و در صورت دوام عسروحرج حقیقی زن را فراهم می‌سازد. در چنین مواقعی صدور حکم طلاق جایز می‌گردد.

ج - جلوگیری از بچه‌دار شدن زوجه و عسروحرج وی: در مواردی که زن و شوهر قادر به باروری و بچه‌دار شدن باشند ولی مرد به دلایل خاصی از بارداری و بچه‌دار شدن زن جلوگیری می‌کند، عسروحرج زن محقق می‌شود. زن در چنین حالتی با یک اجبار طبیعی روبرو می‌گردد که در نتیجه خواست غیراخلاقی و قانونی مرد قادر به حل آن نمی‌باشد. موردی از این قبیل را در واقع

۱- لازم به ذکر است عقیم بودن در صورتی که قبل از عقد نکاح در زوج باشد و زوجه مطلع نشده باشد از عیوب موجب فسخ است.

می‌توان عسروخرج حقیقی زن به شمار آورد. چرا که در حقیقت هیچ مانع و رادع طبیعی برای بچه‌دار شدن موجود نیست و تنها خواست غیرمنطقی زوج مانع گرم شدن کانون خانواده می‌شود. این امر از موارد عسروخرج زوجه محسوب شده، به او اجازه تقاضای طلاق می‌دهد.

۲- عسروخرج در نتیجه عوامل خارجی (عسروخرج واقعی)

وقوع برخی حوادث پس از شکل‌گیری کانون زندگی مشترک امری محتمل و قابل پیش‌بینی است. وقایع و حوادث تأسف‌بار در نتیجه عملکرد عوامل خارجی باعث می‌شود که مسیر زندگی مشترک عوض شده، نتایج ناخواسته بر زندگی زوجین تحمیل گردد. این عسروخرج به عنوان عسروخرج واقعی به زوجه امکان می‌دهد که با استناد به ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی درخواست طلاق نماید. تعداد این عوامل بسیار است؛ اما ملاک احصا و بررسی چنین مواردی آن چیزی است که در قانون مدنی و قانون حمایت خانواده بدان تصریح شده است. در نتیجه عوامل عسروخرج واقعی زوجه معطوف به مصادیقی است که قبلاً در قانون مدنی و حمایت خانواده، مذکور افتاده است.

الف - حبس قطعی و طولانی زوج و عسروخرج زوجه: عسروخرج زوجه در این مورد از نوع عسروخرج واقعی است. دوری از همسر به مدت طولانی، فلسفه زندگی مشترک را تضعیف می‌کند. زن در برخورد با مصایب مختلف از خود بردباری نشان می‌دهد، ولی در موردی که می‌داند شوهرش برای مدت طولانی در زندان به سر خواهد برد، در مشقت و سختی غیرقابل وصفی قرار می‌گیرد. قانونگذار در قانون حمایت از خانواده در بند ۸ از ماده ۸ به چنین موردی اشاره کرده بود: «محکومیت زن یا شوهر به حکم قطعی به مجازات ۵ سال حبس یا بیشتر یا به جزای نقدی که بر اثر عجز از پرداخت منجر به ۵ سال یا بیشتر بازداشت شود و حکم مجازات در حال اجرا باشد».

به هر حال، اگر چه به عقیده بعضی از حقوقدانان مدت مجازات ۵ سال حبس

برای گسیختن کانون خانواده کوتاه است ولی این ایراد شامل حبس ۵ سال به بالا نمی‌باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۴۱۰؛ حکمت‌نیا، ۱۳۶۸، ص ۷۵). از طرفی، تصریح قانونگذار به این که حکم مجازات در حال اجرا باشد، به معنی این است که حتی اگر یک روز از مدت ۵ سال حبس باقیمانده باشد، حکم قابلیت اجرایی دارد.

ایرادهای وارد به این بند بر مبنای رعایت انصاف و وضعیت زوج و به منظور حفظ کانون خانواده از دستبرد تمایلات زودگذر و بدفرجام صورت گرفته است، ولی به هر حال مصیبت زندان برای زوجه مشکلات متعددی به وجود می‌آورد و سبب می‌شود که کانون خانواده در معرض نابودی واقعی قرار گیرد. به همین علت بروز چنین حوادثی در زندگی مشترک از جمله اسباب واقعی عسروحرج زوجه است.

ب - غیبت طولانی شوهر و عسروحرج واقعی زوجه: غیبت طولانی شوهر و بی‌خبری زن از وضعیت همسرش از جمله مواردی است که به موجب آن عسروحرج واقعی زن تحقق می‌یابد. وضعیت اسفبار زندگی زنی که شوهرش او را تنها گذاشته و به سفری طولانی رفته است و اطلاعی از زندگی و محل و موقعیت شغلی و سکونتی خود به همسرش نداده است، جای تأمل و درنگ دارد.

قانون مدنی در ماده ۱۰۲۹ با رعایت ماده ۱۰۲۳ و با لحاظ ماده ۱۱۵۶ به زن در صورت غیبت چهار ساله همسرش اجازه طلاق به وسیله دادگاه را داده است؛ اما ماده ۱۰۲۹ قانون مدنی به خاطر وجود قید زمانی چهار سال او را به حال خود گذاشته و هیچ گونه پاسخی نداده است.

ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی به همه سرگشتگی‌های زنانی که شوهرشان آنان را رها کرده‌اند، پایان داده است. این ماده مصداقی از عسروحرج زنان را مطرح می‌کند که ناظر بر مشکل بودن دوام زوجیت برای زن است؛ نحوه رسیدگی و صدور حکم در مورد درخواست عسروحرج زوجه همانند رسیدگی دادگاه در زمانی است که مستند درخواست زن اعمال ماده ۱۰۲۹ قانون مدنی (غیبت چهار سال تمام شوهر) باشد. بدین جهت، آیین دادرسی دعوی به نحو زیر است با این

توضیح که با تغییر سیستم دادگاه‌ها، رسیدگی به دعوی عسروحرج زوجه به علت غیبت در دادگاه عمومی و در نقاطی که دادگاه خانواده تأسیس شده است در این دادگاه‌ها به عمل می‌آید (کاتوزیان، ۱۳۶۱، ص ۳۷۷).

ج - ترک زندگی خانوادگی از ناحیه شوهر و حرج زوجه: در بعضی موارد، زوج به گونه‌ای زندگی مشترک را رها می‌کند که به نحوی از انحاء عنصر عمد و آگاهی مبنی بر ترک زندگی مشترک از آن متبادر می‌شود.

این امر یعنی ترک زندگی زناشویی از روی اغراض خاصی صورت می‌گیرد و زوجه در چنین حالتی در عسروحرج واقعی توأم با حرمان به سر می‌برد؛ برخلاف مورد غیبت، که با نوعی بی‌خبری و غفلت توأم است.

ترک زندگی خانوادگی به معنای فراموش کردن تعهدات زوج بر انجام وظایف زناشویی است و به همین لحاظ در قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۴۶ و ۱۳۵۲ مورد توجه قانونگذار واقع شد و با وجود ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی، توجیه قانونی و حقوقی خود را حفظ نمود.

۳- عسروحرج شخصی و موقعیت زوجه

برخلاف دو دسته عسروحرج که در پیش بیان گردید، یعنی عسروحرج حقیقی و عسروحرج واقعی، در این دسته از عسروحرج، مصادیقی از شرایط خاص و شخصی زوجه روبرو هستیم. بدین معنی که در این نوع از عسروحرج، وضعیت شخصی زوجه ملاک مهمی در شکل‌گیری آن است. در واقع مقتضیات خاص و مربوط به شخص زوجه این نوع عسروحرج را سبب می‌شود:

الف - استنکاف با عجز شوهر از نفقه و عسروحرج زن: در ماده ۱۱۲۹ قانون مدنی آمده است: «در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه و عدم امکان اجرای حکم محکمه و الزام او به دادن نفقه، زن می‌تواند برای طلاق به حاکم رجوع کند و حاکم شوهر او را به طلاق مجبور می‌نماید. همچنین است در صورت عجز شوهر از دادن نفقه». حکم ماده قانونی مبنی بر استنکاف و عجز شوهر از نفقه، هم دارای عنوان اولیه است و هم عنوان ثانویه؛ یعنی عدم تأدیه حقوق قانونی زن از جمله

نفقه خود در برگیرنده عنوان مستقل و در ردیف احکام اولیه است و در صورت حدوث چنین امری، زن نیازی به استفاده از عنوان ثانویه و قاعده عسرورج ندارد. شرط اجرای طلاق مطابق با ماده ۱۱۲۹ همان گونه که در ماده قانونی مذکور است، الزام شوهر به دادن نفقه است و در صورت عدم امکان حکم الزام به پرداخت نفقه، دادگاه حکم طلاق را صادر خواهد نمود. تشریفات مربوط به درخواست طلاق مطابق ماده ۱۱۲۹ به نحوی است که موجبات عسرورج زوجه را فراهم خواهد ساخت. چرا که زوجه از یکسو باید بدو ادخواست الزام به پرداخت نفقه را علیه شوهر خود بدهد و بعد از صدور حکم پرداخت نفقه و صدور اجرائیه و عدم امکان اجرای آن، زن از سوی دیگر باید درخواست طلاق را به دادگاه تقدیم کند. در صورتی که با ادعای عسرورج به علت استتکاف و عجز شوهر از پرداخت نفقه، به مقدمات دیگری نیاز نیست. فقط دادگاه رسیدگی کننده باید عسرورج زوجه و عدم پرداخت نفقه و در نتیجه عدم امکان زوجیت را احراز نماید. البته در چنین حالتی، عدم پرداخت نفقه در شرایط حاضر و آینده زندگی زناشویی مورد توجه دادگاه خواهد بود. به عبارت دیگر، به لحاظ این که در ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی بر عدم امکان ادامه زوجیت تأکید شده است و منظور قانونگذار ممکن نبودن روابط زناشویی در آینده است، لذا کلیه حقوقدانان اتفاق نظر دارند که نفقه زوجه معطوف به آینده است و عدم پرداخت نفقه در گذشته موجب درخواست طلاق به استناد ماده ۱۱۳۰ ق.م.نمی تواند باشد.

عسرورج زوجه در نتیجه عدم پرداخت نفقه از جانب شوهر یک عسرورج شخصی است و به اعتبار و موقعیت زن بستگی دارد. یعنی در حالتی که زن متمکن و دارای منبع درآمد باشد، آیا عسرورج زوجه در نتیجه عدم پرداخت نفقه محقق نمی شود؟ زیرا درست است که به موجب ماده ۱۱۲۹ زن می تواند حتی در صورت تمکن مالی ادعای طلاق را به دادگاه تقدیم کند، ولی در صورتی که زن بخواهد از ماده ۱۱۳۰ جهت طلاق استفاده کند، چون عسرورج واقعی زن محقق نگشته است، به استناد عسرورج نمی تواند استناد کند. اما باید به این سؤال

پاسخ داد که آیا مبنای اتخاذی قانونگذار عسروحرج واقعی زن است و آیا این عسروحرج باید تا به آنجا برسد که ادامه زندگی زناشویی غیرمقدور گردد یا این که صرف عدم پرداخت نفقه با وجود تمکن مالی و عدم بروز عسروحرج نیز مبنای طلاق زوجه است. در چنین صورتی جمع دو مصلحت وظیفه زناشویی مرد و مصلحت عسروحرج و ضرر و زیان معنوی و واقعی زوجه چگونه قابل جمع است؟

جایگاه قاعده عسروحرج در موارد سقط جنین

جهت روشن شدن جایگاه قاعده «لاحرج» در احکام سقط جنین، موارد مختلف که از جانب طرفداران سقط جنین به عنوان مصادیق عسروحرج شمرده می‌شود مورد بررسی قرار می‌گیرد. آیا با توجه به مصادیق ذیل جواز حکم سقط جنین صادر می‌شود؟ با بررسی به عمل آمده در مواردی خاص به صحت حکم سقط جنین جواز داده‌اند که به آن می‌پردازیم.

۱- سقط جنین حاصل از تجاوز به عنف

در منطق طرفداران سقط جنین، الزامی نیست که مادری که ناخواسته و به واسطه تجاوز باردار شده، تمام زندگی خود را با رنج و عذاب و در آشفتگی روانی سپری کند و کودکی را در آغوش کشد که همواره برای او یادآور بی‌شرمی دیگران است و حاصل خدشه‌دار شدن عفت و پاکدامنی اوست. قطعاً چنین بارداری فشار روحی زیادی بر مادر تحمیل می‌کند به طوری که هم دوران حمل و هم بعد از تولد کودک نامشروع، مادر دچار عسروحرج شدید می‌شود. لذا مشاهده می‌کنیم حتی در کشورهایایی که قوانین بسیار تحدیدکننده‌ای در زمینه سقط جنین دارند، سقط جنین را در موارد تجاوز به عنف اجازه می‌دهند (طلعتی، ۱۳۸۳، ص ۳۵۴). احکامی که از جانب فقهای اسلامی در این زمینه صادر شده است، در باب سقط قبل از ولوج روح و پس از آن متفاوت است.

فقهای شیعه اتفاقاً سقط را پس از ولوج روح حرام و معادل قتل نفس می‌شمارند، اما در مورد سقط قبل از ولوج روح عده‌ای قائل به جواز و عده‌ای قائل به عدم جواز می‌باشند. از جمله قائلان به جواز سقط، دکتر محمد سید طنطاوی و شیخ‌الازهر است که به استناد قواعد و اصول شرعی و نیز به استناد اصل جواز قتل نفس در موارد «حق» که در قرآن آمده است^۱، سقط را جایز می‌داند. زیرا سقط موجب آسودگی و راحت شدن زن از زجر و شکنجه روحی است که در اثر تجاوز پدید آمده است و این امر هیچ‌گونه تعارضی با شریعت اسلامی ندارد.

مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی نیز در پاسخ استفتایی در این مسأله فرموده‌اند: «اگر روح در آن دمیده نشده است و مراحل اولیه را طی می‌کند، در صورتی که دختر اطمینان دارد و احتمال عقلایی بدهد که اگر جنین را سقط نکند، مورد اذیت و آزار غیرقابل تحمل قرار گیرد و در عسر و حرج شدید واقع می‌شود، در چنین فرضی بعید نیست که سقط جنین حرام نباشد» (فاضل لنکرانی، ۱۳۷۷، ص ۵۵۰). در مقابل برخی از فقها سقط جنین جنینی را معادل قتل نفس شمرده و حرام بودن نطفه را دلیل بر جواز قتل نمی‌دانند؛ زیرا این طفل گرچه در شکم مادری است که به عنف و آزار به زنا شده است، اما خود هیچ‌گانه‌ی مرتکب نشده است که به جرم آن کشته شود. با این وجود، نظر اکثر فقها بر عدم سقط این جنین می‌باشد. در قوانین ایران سقط جنین حاصل از تجاوز به عنف غیرقانونی می‌باشد.

۲- حکم سقط جنین حاصل از زنا

بنابر فتوای امام خمینی (ره) زنی که از زنا آبه‌تن شده باشد، جایز نیست بچه‌اش را سقط کند (موسوی الخمینی، ۱۳۸۴، مسأله ۲۴۵۳). این فتوا عموماً در میان فقهای اسلامی مشترک است. در حالی که طرفداران سقط جنین همواره به دنبالی راهی برای اثبات جواز آن بوده‌اند. به عقیده ایشان پیامدهای ناخوشایند روابط

۱- مانند، ۲۳

نامشروع به خصوص روابط دختران و پسران در شهرهای پرجمعیت و شلوغ، نگرانی و ترس از بی‌آبرویی و تهدید حیثیت خانوادگی، اموری است که تحمل کودک ناخواسته را دشوارتر می‌کند؛ لذا این افراد به علت قبح سقط غیرقانونی، جان خود را در معرض هلاکت قرار می‌دهند و یا پس از تولد کودک او را در خیابان رها می‌کنند (عباسی، ۱۳۸۲، ص ۲۵). با وجود چنین مشکلاتی در تولد ولد زنا، فقها این عمل را جایز نمی‌دانند، زیرا اولاً- نطفه ایجاد شده حاصل از توافق طرفین بر امر حرام بوده است و بدین ترتیب قانونی بودن سقط، موجبات فساد و فحشا در جامعه را فراهم خواهد نمود؛ ثانیاً- مبتنی بر روایات، انجام چنین عملی حرام است؛ زیرا از طرفی تأکید بسیار بر این شده که حتی یک ساعت تأخیر در اجرای حد جایز نیست (الحر العاملی، ج ۱۸، باب ۱۲ از باب زنا، جزء هشتم، ص ۳۷۲) و از طرف دیگر اخباری داریم که اگر زن حامله باشد، باید حد را به تأخیر انداخت.

پیامبر (p) از سنگ‌سار کردن زنی که جنین حاصل از زنا را در شکم داشت، خودداری نمودند؛ زیرا اجرای حد در حال حاملگی موجب ضرر و یا سقط طفل می‌شود و این جایز نیست (ممو، ص ۲۸۱). بنابراین قاعده عسروجرح در این مورد اساساً جایگاهی ندارد و قابل طرح نمی‌باشد (نوری همدانی، ۱۳۸۲، ش ۳۳، ص ۴۹؛ حسینی طهرانی، ۱۴۲۵ هـ ص ۲۱). در احکام دیه نیز میان جنین حاصل از رابطه مشروع و نامشروع هیچ تفاوتی وجود ندارد (زراعت، ۱۳۸۰، ص ۳۱۶). به همین ترتیب در قانون ایران نیز این مورد سقط جایز شمرده نمی‌شود.

۳- سقط جنین به منظور کنترل جمعیت

افزایش جمعیت که امروزه از آن به عنوان انفجار جمعیت نامبرده می‌شود، از جمله دلایل اجتماعی است که پیروان نظریه آزادی سقط جنین در توجیه عقاید خویش به آن استناد می‌نمایند. آنان معتقدند رشد پرشتاب زاد و ولد آثار و پیامدهای ناگواری در پی خواهد داشت که عبارتند از: افزایش مصرف، کاهش پس‌انداز، کاهش سرمایه‌گذاری، عقب‌ماندگی و رشد فقر، رشد تضادهای درونی،

افزایش بیکاری، رشد نارضایتی، کاهش قدرت نظامی، کاهش اعتبار بین‌المللی و... نتیجه این مشکلات اجتماعی جز وابستگی و به بن‌بست کشاندن برنامه‌ها و سیاست‌گذاری‌های ملی و منطقه‌ای نخواهد بود و این بزرگترین حرجی است که هر نظامی را تهدید می‌کند (رهبری، ۱۳۸۱، ش ۳۳، ص ۵۹). در حالی که خواست الهی چیز دیگری است: **ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج (انفال، ۱۱)**. این مسأله در میان فقهای اسلام نیز به چالش کشیده شده است. مخالفان با استناد به روایاتی که مقدار دیه را در مراتب مختلف حمل لازم می‌دانند (*الحر العاملی، ۱۴۱۲ هـ ج ۲۶ و ۲۹، ص ۳۱ و ۳۱۲*) و همچنین آیاتی که قتل نفس را حرام می‌شمارند (*ممتحنه، ۱۲؛ اسراء، ۱۳؛ انعام، ۱۵۱؛ نساء، ۲۹-۳۰ و ۳۰*) و نیز روایاتی که تشویق به فرزند زیاد می‌کنند، درصدد اثبات مدعای خود می‌باشند. از جمله روایتی منسوب به پیامبر (پ) که فرموده‌اند: **تزوجوا الومود الولود فانی مکاتر بکم الانبیاء یوم القیامه؛** «نکاح کنید با زنی که شما را بسیار دوست داشته باشد و بسیار بزاید که من در روز قیامت به بسیاری امتم بر دیگران فخر آورم» (*الحر العاملی، ۱۴۱۲ هـ ج ۲۰، ص ۵۴؛ حسینی طهرانی، ۱۴۲۵ هـ ص ۳۳*).

در مقابل، موافقان نیز به نقد و بررسی می‌پردازند. شهید بهشتی که معتقد به اباحه سقط جنین قبل از پدید آمدن روح می‌باشد، به این نکته اشاره دارد که تمام روایاتی که در باب دیه وارد شده است، جنبه حقوقی دارند و ذیل هیچ یک از آنها نمی‌توان استنباط نمود که سقط جنین پیش از ولوج روح حرام است؛ حکم حرام مختص پس از ولوج روح است که جنین به مثابه انسان کامل تلقی می‌شود، در حالی که پیش از آن موجودیت انسانی ندارد. وی درباره روایت فوق‌الذکر نیز چنین استدلال می‌کند که اگر تشخیص داده شود که تعداد زیاد فرزندان در خانواده موجب عدم تربیت صحیح و در نتیجه بی‌ایمانی و بی‌تقوایی جامعه اسلامی می‌گردد، در این صورت چنین افرادی جزء امت پیامبر و نیز مشمول روایت محسوب نخواهند شد.

از طرفی چنانچه میزان فرزندان بیش از حد موجب ضعیف‌تر شدن امت اسلامی در برابر دشمن شود در این صورت نیز تولید نسل، ارزشی محسوب

نخواهد شد (بهشتی، ۱۳۷۹، ص ۳۳). برخی فقهای معاصر شیعی، چاره‌جویی در باب کنترل جمعیت را وارد حوزه مسائل مستحدثه نموده، قائل به جواز سقط جنین می‌شوند ایشان البته در جواز سقط جنین رعایت شرایط و نکاتی را لازم می‌دانند؛ از جمله: ۱- حکم مسأله کنترل جمعیت بستگی تام به وضعیت زمانی و مکانی دارد؛ لذا اگر جمعیت مسلمانان به حدی کم باشد که موجب سيطرة دشمن گردد، ازدیاد نسل واجب خواهد بود؛ ۲- در مقطعی که به واسطه جنگ و... احتمال نابودی نسل رود، ازدیاد نسل وجوب پیدا می‌کند؛ ۳- زمانی حکم به جواز کنترل جمعیت داده می‌شود که کارشناسان مورد وثوق تأیید نمایند که افزایش نسل موجبات ضررها و خطر جدی و عسرو حرج برای جامعه باشد، در این صورت باز این حکم با توجه به تغییر وضعیت جدید (تغییر عنوان) تغییر خواهد کرد (طلعتی، ۱۳۸۳، ص ۱۳۳).

فقهای معتقد به جواز سقط پیش از ولوج روح، از آن جهت این عمل را مباح می‌شمرند که تشخیص آن را در حدود وظایف و اختیارات حکومت اسلامی می‌دانند. از اختیارات ولایت فقیه در فقه شیعی صدور احکام الزامی یا تحریمی در محدوده امور مباح است؛ بدین معنا که امری مباح را به جهت مصلحت اجتماعی ضروری، واجب یا حرام کند (همو، ص ۱۴۳). لازم به ذکر است تا به امروز این مسأله مورد تأیید و پذیرش سایر فقها قرار نگرفته است. در قانون جمهوری اسلامی ایران نیز، کنترل جمعیت از موارد جواز سقط جنین شمرده نمی‌شود. با این وجود، شاید جای بحث و بررسی بیشتر در زمینه مورد بحث وجود داشته باشد.

۴- سقط جنین ناقص الخلقه

در برخی کشورها سقط جنین طبی با هدف جلوگیری از تولد جنینی که از نظر پزشکی احتمال معیوب بودن آن از جمله ناقص الخلقه بودن یا عقب‌افتادگی ذهنی می‌رود، به لحاظ لزوم دورماندن از آسیب‌های اجتماعی و ممانعت از صرف امکانات دولت و تحمیل نکردن درد و رنج به فرد ناقص و خانواده وی مجاز

می‌باشد. اما از نظر موازین حقوقی کشور ایران، سابقاً به جهت لزوم اجرای مقررات شرعی در تمام ابعاد جامعه و مطابقت با فتاوی معتبر چنین امری پذیرفته نبود. چنان که حضرت امام در *تحریر الوسیله* تصریح نموده‌اند که: «اگر تشخیص داده شود که جنین در صورت رشد و تولد، ناقص‌العضو یا ناقص‌الخلقه خواهد شد، نمی‌توان آن را از بین برد و اقدام به سقط آن نمود و در صورت انجام، سقط‌کننده باید دیه بپردازد» (*موسوی الخمینی، ۱۴۲۴هـ ج ۲، ص ۹۷۰*). همچنین ایشان در پاسخ به استفتایی سقط جنین ناقص‌الخلقه را مطلقاً جایز ندانستند (*رزم‌ساز، ۱۳۷۹، ص ۸۵*).

به طور کلی در فقه اسلامی در واجب بودن حفظ جنین تردیدی وجود ندارد و تنها مورد جواز سقط جنین طبی در ایران زمانی است که ادامه بارداری برای مادر خطرناک باشد و در ضمن عمل کورتاژ هم قبل از ولوج روح باشد. ادله‌ای که فقها برای اثبات جواز این نوع بیان می‌دارند، شامل این نکته است که اگر ادامه بارداری و عدم مداوای مادر موجب عسر و حرج یا ایراد ضرر به مادر گردد، به استناد دو قاعده «لا حرج» و «لا ضرر» حکم اولیه حرمت سقط جنین برداشته می‌شود (*محسنی، بی‌تا، ص ۷۵؛ صانعی، ۱۳۸۲، ص ۱۱۴*). همچنین مطابق نظر برخی فقها جنین قبل از ولوج روح، انسان یا نفس محترمه شمرده نمی‌شود تا مشمول ادله حرمت قتل شود (*مکارم شیرازی، ۱۴۲۲هـ ص ۲۹۳*). نمایندگان مجلس پیش‌از طرح موضوع سقط درمانی برای حصول اطمینان از این که با مخالفت مراجع عظام مواجه نخواهند شد، نظر مساعد رهبر انقلاب را جلب نمودند.

آیت الله خامنه‌ای در پاسخ به استفتای ایشان فرمودند: «اگر تشخیص بیماری در جنین قطعی است و داشتن و نگهداری چنین فرزندی موجب حرج باشد، در این صورت جایز است قبل از دمیده شدن، روح جنین را سقط کرد ولی بنا بر احتیاط دیه آن باید پرداخت شود» (*حسینی‌الخامنه‌ای، ۱۳۸۰، ص ۶۴*). پیش از این، دیدگاه غالب مراجع و آیات عظام این بوده که جنین ناقص‌الخلقه هم مخلوق خداست و از بین بردن آن جایز نیست. ولی امروزه با توجه به مقتضیات زمان و کاربرد قاعده

عسرو حرج، بسیاری از فقها سقط جنین ناقص الخلقه را از جمله مصادیق این قاعده به حساب می‌آورند و لذا حکم به جواز این مسأله می‌دهند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۱، ص ۴۵۲؛ فاضل لنگرانی، ۱۳۷۷، ص ۴۹۰).

بعد از صدور مجوز شرعی از سوی فقها، کلیات طرح سقط درمانی در سال ۱۳۸۳ در مجلس به تصویب رسید. براساس این مصوبه «سقط درمانی با تشخیص قطعی سه پزشک متخصص و تأیید پزشکی قانونی مبنی بر بیماری جنین که پس از ولادت موجب حرج والدین یا طفل می‌شود و یا بیماری مادر که با تهدید جانی مادر توأم باشد، قبل از ولوج روح (چهار ماه و ده روز) با رضایت زن و شوهر مجاز می‌باشد و مجازات و مسؤولیتی متوجه پزشک مباشر نخواهد بود». اما این که حکم سقط جنین ناقص الخلقه بعد از ولوج روح چگونه خواهد بود، تردیدی وجود ندارد که فقها جنین را بعد از دمیده شدن روح یک انسان کامل و دارای نفس محترمه به حساب می‌آورند و در صورت سقط، دیه کامل را بر آن مترتب می‌دانند؛ لذا هر گونه سقط جنین را پس از ولوج روح، حرام و غیرجایز می‌شمرند؛ حتی زمانی که خطر جانی برای مادر به همراه داشته باشد، چون نفس هیچ کدام بر دیگری ترجیح ندارد. به علاوه مشهور فقها تفاوتی بین مجازات جنایت بر مادر و جنین قائل نشده‌اند (خویی، ۱۳۶۹ هـ ج ۲، ص ۱۷؛ نجفی، بی تا، ج ۲، ص ۳۸۱). اما عده‌ای قاعده عسرو حرج را به مورد بعد از دمیده شدن روح هم سرایت داده‌اند و گفتند به دلیل ضروری و حرجی بودن نگهداری، حمل و ایجاد مشقت و اذیت برای مادر، می‌توان حکم به جواز سقط جنین نمود (قائمی، ۱۴۲۴ هـ ج ۱، ص ۲۶۱). البته ضعف این قول با توجه به مطالب مذکور مشخص می‌گردد.

یافته‌های پژوهش

قاعده لاحرج که مبنای عسرو حرج زوجه در نظام حقوقی خانواده می‌باشد، بیان می‌دارد که خداوند برای هیچکس حکم حرجی جعل نکرده است. لذا اگر تنها یک فرد از حکمی دچار مشقتی شود که عادتاً قابل تحمل نباشد، آن حکم از او

برداشته می‌شود. اولین فقیهی که عسرو حرج زوجه را بطور مستقل بیان نموده، مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی یزدی می‌باشد، البته قبل از او هم مرحوم شیخ انصاری تلویحاً بیان نموده است. آراء این گونه فقها در ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی متجلی است. برخی از مصادیق عسرو حرج، استتکاف زوج از ایفای حقوق واجب زوجه، سوء معاشرت، بیماری صعب‌العلاج، ترک زندگی خانوادگی، جنون در موارد عدم امکان فسخ نکاح، بی‌عدالتی در سلوک با همسران، ارتکاب جرایم مغایر با حیثیت خانوادگی و مشمول طرف دیگر، عقیم بودن، جلوگیری از بچه‌دار شدن و بالاخره مسأله سقط جنین است.

مسأله سقط جنین از موضوعات اساسی حقوق کیفری است و در دین مبین اسلام از آن جهت که نفوس انسانی محترم است، مورد توجه قرار گرفته و در نظر شارع مقدس تحریم شده است. به همین دلیل فتاوای اکثریت فقها به‌ویژه حضرت امام خمینی(ره) مبتنی بر عدم جواز سقط جنین است به استثنای موردی که حفظ جنین خطر جانی برای مادر داشته باشد، از باب قاعده عسرو حرج سقط جنین ممکن می‌باشد، لیکن این جواز صرفاً مختص به قبل از ولوج روح است.

منابع و مأخذ

👉 القرآن الکریم

👉 انصاری، مرتضی، مکاسب، شرح محمد کلانتر، بیروت، چاپ سنگی، ۱۴۱۰هـ.

👉 بهشتی، محمد، **بهداشت و تنظیم خانواده**، تهران، بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های بهشتی، ۱۳۷۹

👉 الحر العاملی، محمد بن الحسن، **وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه**، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۴۱۲هـ.

👉 حسینی الخامنه‌ای، سید علی، **رساله اجوبه الاستفتائات**، تهران، انتشارات بین المللی هدی، ۱۳۸۰

👉 حسینی طهرانی، محمد حسین، **رساله نکاحیه**، مشهد، مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلامی، ۱۴۲۵هـ.

👉 حکمت‌نیا، محمود، **فلسفه حقوق خانواده**، تهران، شورای اجتماعی زنان، ۱۳۸۶

👉 خراسانی، محمد کاظم، **کفایه الاصول**، تهران، علمیه اسلامی، بی تا
👉 خوانساری نجفی، موسی بن محمد، **منیه الطالب** (تقریرات درس نائینی)، نجف، مطبعه المرتضویه، ۱۳۵۷هـ.

👉 رزم‌ساز، بابک، **بررسی فقهی، حقوقی سقط جنین**، تهران، خط‌سوم، ۱۳۷۹
👉 رهبری، حسن، «**اسلام و ساماندهی جمعیت**» نشریه کاوشی نو در فقه، قم، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، سال نهم، پاییز و زمستان، ۱۳۸۱

👉 زراعت، عباسی، **شرح قانون مجازات اسلامی**، تهران، ققنوس، چاپ دوم، ۱۳۸۰

👉 طباطبایی، محمدحسین، **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۸۳

- طباطبایی یزدی، محمد کاظم، *عروة الوثقی*، بیروت، صیدا، ۱۳۴۹هـ
- طلعتی، محمد هادی، *رشد جمعیت و تنظیم خانواده و سقط جنین*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۳
- عباسی، محمود، *سقط جنین*، تهران، انتشارات حقوقی، ۱۳۸۲
- فاضل لنکرانی، محمد، *جامع المسائل*، قم، نشر مهر، چاپ پنجم، ۱۳۷۷
- قائینی، محمد، *المبسوط فی فقه المسائل المعاصره المسائل الطیبه*، قم، مرکز فقه الاثمه الاطهار، ۱۴۲۴هـ
- کاتوزیان، ناصر، *دوره مقدماتی حقوق مدنی خانواده*، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۵
- محقق داماد، سید مصطفی، *حقوق خانواده و نکاح و انحلال آن*، تهران، نشر علوم اسلامی، ۱۳۶۷
- همو، *قواعد فقه بخش مدنی ۲*، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، ۱۳۷۴
- مکارم شیرازی، ناصر، *استفتائات جدید*، تهیه و تنظیم ابوالقاسم علیان نژاد، قم، مؤسسه علی بن ابی طالب، چاپ سوم، ۱۳۸۱
- همو، القواعد الفقیه، قم، مدرسه الامام علی علیه السلام، ۱۴۱۶هـ
- موسوی خمینی، *تحریر الوسیله*، قم، دارالعلم، چاپ هیجدهم، ۱۴۲۴هـ
- همو، *توضیح المسائل*، تهران، پیام عدالت، ۱۳۸۴
- همو، *الرسائل*، قم، نشر طباطبایی، بی تا
- میرمحمدی، ابوالفضل، *حقوق خانواده*، تهران، نشر علوم اسلامی، ۱۳۶۷
- نجفی اصفهانی، محمد حسن، *جواهر الکلام*، بیروت، بی نا، ۱۴۰۴هـ
- نوری همدانی، حسین، «کنترل جمعیت»، نشریه فقه اهل بیت، قم، سال نهم، بهار ۱۳۸۲
- همدانی، رضا، *مصباح الفقهیه*، تهران، چاپ سنگی، ۱۳۵۳هـ